

گواهی دیگر بر شهرت داستان رستم و اسفندیار در عربستان اوایل دوره اسلامی

سجاد آیدنلو*

عربی جبّله بن سالم، کاتب هشام بن عبدالملک دهمین خلیفه اموی، از متن پهلوی داستان رستم و اسفندیار است (ابن ندیم، الفهرست، ص ۴۴۶ و ۵۴۱). چون هشام از سال ۱۰۵ ق تا ۱۲۰ یا ۱۲۵ ق خلیفه بوده (ر.ک: تهامی ۱۳۸۶: ۲/ ۲۱۲۸؛ زرکلی ۱۹۸۹: ۸/ ۸۶؛ لین یول ۱۳۹۰: ۸) به احتمال فراوان ترجمه این داستان نیز در این فاصله زمانی صورت گرفته است.

سند دیگر که تا هنگام نگارش این یادداشت مورد توجه قرار نگرفته و از نظر زمانی مقدم بر ترجمه جبّله بن سالم در سده دوم هجری است، حکایتی در کتاب معروف به هزار حکایت صوفیان است. این اثر مجموعه‌ای است مفصل در صد باب و هزار داستان غالباً اخلاقی و صوفیانه درباره زاهدان و نیکان که نام اصلی و مؤلفش دانسته نیست. شادروان استاد ایرج افشار نام هزار حکایت صالحان و صوفیان را برای کتاب برگزیده‌اند و مصحح محترم هم آن را هزار حکایت صوفیان خوانده‌اند. این کتاب احتمالاً در ناحیه خراسان و در میانه سال‌های ۴۹۱-۶۷۳ ق (بنابر حدس دکتر شفیعی کدکنی بین ۵۵۰ و ۶۰۰ ق) تألیف شده (هزار حکایت، ج ۱، ص ۲۰-۲۳) و قدیم‌ترین دست‌نویس شناخته شده‌اش نیز کتابت سال ۶۷۳ ق است.

در حکایت چهارم از باب هشتاد و دوم (فی فضل العلم و العلما) از این متن آمده است:

سعید بن جبیر رحمة الله علیه گوید که در پیش عبدالله بن عباس رضی الله عنهما بودم. جماعتی از اهل تفسیر قرآن درآمدند و قرآن درست کردند و برفتند و جماعتی درآمدند بر وی علم شعر خواندند و برفتند و گروهی از اهل فارس

داستان رستم و اسفندیار به نظر برخی از شاهنامه‌شناسان معروف‌ترین و در عین حال بهترین و زیباترین روایت حماسه ملی ایران است. ظاهراً متن این داستان به زبان پهلوی (فارسی میانه) نیز در ایران عصر ساسانی موجود و بعدها به عربی ترجمه شده بوده (نک: خالقی مطلق ۱۳۳۸: ۳۴۴) که نشان‌دهنده قدمت و اصالت آن است ولیکن متأسفانه هیچ یک از گزارش‌های پهلوی و عربی آن به دست ما نرسیده است.

غیر از شهرت و تداول این داستان در ایران و اشارات کوتاه و بلند منابع ادبی و تاریخی به‌ویژه شاعران و نویسندگان پس از فردوسی به آن، تا کنون دو گواهی کهن درباره نفوذ و نقل این روایت در عربستان و به زبان عربی در ادوار آغازین اسلامی یافته و عرضه شده است: نخستین و قدیم‌ترین مورد، یادکرد شماری از مفسران و نویسندگان از شخصی به نام نصر بن حارث است که از اشراف قریش و بازرگانان مکه و کفار دشمن پیامبر اسلام^(ص) بود و داستان رستم و اسفندیار را در حیره (از شهرهای عراق در نزدیکی نجف) از روی منبع/ منابع مکتوب آموخته بود و در مکه پس از وعظ پیامبر^(ص) آن را بر شنوندگان سخنان ایشان باز می‌گفت تا با این کار مردم را از توجه به آیات الهی و احادیث و مواعظ رسول اکرم^(ص) باز دارد. از همین روی برخی مفسران، شأن نزول آیه «وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (لقمان: ۶) را داستانگویی معارضه‌جویانه نصر بن حارث و «لهو الحدیث» را ناظر بر روایاتی که او نقل می‌کرد (از جمله رستم و اسفندیار) دانسته‌اند (برای آگاهی بیشتر، نک: امیدسالار ۱۳۷۸: ۹۳-۱۱۲). نمونه دوم، ترجمه

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور اورمیه / aydenloo@gmail.com



درآمدند و از وی از اخبار رستم و اسفندیار پرسیدند وی

از بهر ایشان این حدیث بگفت. سعید رضی الله عنه گوید که یا ابن عم رسول الله جمع الله فيك العلوم و ابي كثر انفع من كنوز العلم دفن في صدرك؟ فقال يا سعيد أو ما علمت ان العلم شجرة اصلها رافعة و ثمرها نافعة فمن اخذ الغصن عظم امره و جل قدره (همان، ج ۱، ص ۵۸۵).

گوینده این حکایت سعید بن جبیر اسدی از تابعین نامدار و یاران حبشی الاصل امام سجاد^(ع) است که در سال های ۴۵-۹۵ ق می زیسته است. او نزد عبدالله بن عباس علم آموخته و به فضل شهره بوده است (نک: تهامی ۱۳۸۶: ۱/۱۲۳۱؛ زرکلی ۱۹۸۹: ۳/۹۳). عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب، راوی داستان رستم و اسفندیار در این حکایت نیز پسر عموی پیامبر اسلام^(ص) است که در سال سوم پیش از هجرت در مکه زاده شد و در سال ۶۸ ق در طائف درگذشت. وی ملازم حضرت محمد^(ص) بود و احادیث بسیاری از ایشان نقل کرده است. علاوه بر حدیث او درباره قرآن، فقه، تاریخ و فرهنگ و شعر عرب، انساب و... نیز صاحب اطلاع بود و حافظه توانایی داشته است (نک: تهامی ۱۳۸۶: ۲/۱۴۹۲ و ۱۴۹۳؛ زرکلی ۱۹۸۹: ۴، ۹۵). با توجه به سال وفات عبدالله بن عباس (۶۸ ق) تاریخ نقل روایت رستم و اسفندیار از زبان او پیش از این زمان و با در نظر داشتن ایام زندگانی سعید بن جبیر (۴۵-۹۵ ق) - که ناظر و شنونده این نقل بوده - احتمالاً میان سال های ۶۰ تا ۶۸ ق بوده است. شاید خود عبدالله بن عباس هم این داستان را در صدر اسلام از نضر بن حارث در مکه شنیده و آموخته بوده است.

از تحلیل روایت کتاب هزار حکایت صوفیان و به طور کلی اسناد اشتهار و رواج داستان رستم و اسفندیار در عربستان و زبان عربی، دست کم سه نکته مهم استنباط می شود: نخست اینکه این روایت به رغم سوء استفاده نضر بن حارث از آن برای مقابله با قرآن و دشمنی با پیامبر^(ص) سال ها بعد همچنان در میان اعراب شناخته شده بوده است و ایرانیان ساکن یا مسافر در عربستان خواستار شنیدنش بوده اند. در خور توجه است که شخصیتی مانند عبدالله بن عباس نیز نه تنها آن را می دانسته بلکه بی هیچ پرهیز و پرخاشی - به سبب سابقه رفتار نضر بن

حارث - داستان را برای علاقه مندان باز گفته است و این نشان می دهد که برخلاف پندار بعضی متعصبان، اساساً تباینی میان داستان های ملی - پهلوانی ایران پیش از اسلام با مبانی و معتقدات اسلامی وجود نداشته و صرفاً / نفس نقل و شنیدن این روایات - که برخی در ادوار سپسین فتوا داده اند - گناه و حرام نبوده است بلکه استفاده های نادرست و ستیزه جویانه از آن ها موجب واکنش هایی از نوع آمدن آیه و کاربرد تعبیر «لهو الحدیث» می شده است. ثانیاً این موضوع که از بین روایات متعدد و مختلف ملی - پهلوانی ایران، داستان رستم و اسفندیار در عربستان و میان اعراب نقل و ترجمه شده و مشهور بوده گواهی بر جذابیت این روایت است و دقیقاً به دلیل همین دل انگیزی و سرگرم کنندگی بوده که نضر بن حارث با نقل آن می خواسته است مردم را از قرآن و حدیث باز دارد و به این داستان علاقه مند کند. نکته سوم هم این است که جایی که متن پهلوی رستم و اسفندیار به عربی ترجمه و صورت های مکتوب آن در حیره وجود داشته باشد، نضر بن حارث آن را ببیند و بیاموزد و باز گوید و عبدالله بن عباس در اواسط سده نخست هجری آن را برای ایرانیان نقل کند حتماً در ایران که خاستگاه اصلی این داستان بوده است داستان گزاران آن را از روی متن مکتوب یا حافظه خویش در انجمن های مردمی می خوانده اند یا نقل می کرده اند و این حدس که «بلبل» در بیت آغازین متن داستان رستم و اسفندیار شاهنامه^۱ شاید یکی از همین راویان و داستان گویان بوده است که مدونان شاهنامه ابو منصور این داستان را از او شنیده یا از سخن او در متن خویش نقل کرده اند پذیرفتنی است و احتمالاً رستم و اسفندیار از روایات مشهور و پراقبال در سده های دوم تا چهارم - و البته پس از آن - در ایران بوده است.

منابع:

- آیدنلو، سجاد، ۱۳۹۰، دفتر خسروان (برگزیده شاهنامه فردوسی)، تهران: سخن.
- این ندیم، محمدین اسحاق، الفهرست، ترجمه محمدرضا تجدد، تهران: اساطیر با همکاری مرکز بین المللی گفت و گوی تمدن ها،

۱. بلبل شنیدم یکی داستان / که برخواند از گفته باستان (فردوسی، شاهنامه: ج ۵، ص ۲۹۳، ب ۱۷)

۲. برای منبع و قراین این گمان، نک: آیدنلو ۱۳۹۰: ۸۸۹-۸۹۰.



۱۳۷۸ ش.

- امیدسالار، محمود، ۱۳۷۸، «علامه قزوینی، شاهنامه و اشاعه داستان‌های حماسی در میان اعراب جاهلی»، گلستان (فصلنامه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی در آمریکای شمالی)، س ۳، ش ۳-۴، پاییز-زمستان، ص ۹۳-۱۱۲.

- تهمی، سید غلامرضا، ۱۳۸۶، فرهنگ اعلام تاریخ اسلام، تهران: شرکت سهامی انتشار.

- خالقی مطلق، جلال، ۱۳۸۸، «رستم و اسفندیار»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، ج ۳، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ص ۳۴۳-۳۵۵.

- زرکلی، خیرالدین، ۱۹۸۹، الاعلام، بیروت: دارالعلم الملايين.

- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق (دفتر ششم با همکاری محمود امیدسالار و دفتر هفتم با همکاری ابوالفضل خطیبی)، تهران: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶ ش.

- لین بول، استانی، ۱۳۹۰، طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، تهران: اساطیر.

- هزار حکایت صوفیان (از مؤلفی ناشناخته بر اساس دستنویس کهن ۶۷۳ق)، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: حامد خاتمی پور، تهران: سخن، ۱۳۸۹ ش.

پرندینه

* پرندینه (۳)

[رباعی]

آن به که یکی در دهن مار شود
یا در کف کافری گرفتار شود
از بهر یکی لقمه که آتش به از آن
گرد در هر کسی به زنهار شود

از یادداشت‌های دستنویس کتابخانه فاتح، مجموعه شماره ۵۴۰۶

* پرندینه (۴)

[بیت]

کافری را پیشه گیر و آتش اندر کعبه زن
ساکن بتخانه شو (کذا) و مردم آزاری مکن

از یادداشت‌های دستنویس کتابخانه فاتح، مجموعه شماره ۵۴۰۶

۱. ظاهراً صح: کز.

